

# عناصر مدارا در آیینهای هندی\*

فتح الله مجتبابی

ایران است با اینکه مثلاً در مصر از لحاظ اعتقادی مردم چه عقایدی دارند و اینها فقط گزارش می‌دهند، بدون اینکه نگاه منفی یا مثبتی به قضیه داشته باشند. این یک رویکرد بوده است، از قدیم بوده و هنوز هم هست. کسانی هستند که به‌عنوان خبرنگار به یک نقطه از دنیا می‌روند و آنجا گزارش می‌دهند که مردم از لحاظ اعتقادی و فکری چه هستند و چه می‌کنند.

هرودوت بهترین نمونه است. نمونه دیگر گزنفون است. بیشتر در بین یونانیها و رومیها بوده است. گلینی پدر بوده است، پولوتارخوس یا پولوتار بوده که همگی درباره تاریخ کشورها و ملت‌های مختلفی صحبت می‌کنند و درباره آیینها و آداب و رسوم و افکار این ملت‌ها بر حسب دریافت خودشان گزارش می‌دهند. البته این گزارشها لزوماً گزارشهای درست نیست، ولی به هر حال از لحاظ تاریخی مهم است. این یک رویکرد بوده است که همیشه و در همه جای دنیا هم بوده است. رویکرد دیگری نیز بوده است و آن اینکه آن کسی که این گزارش را می‌داده، نسبت به دینی که دارد و درباره‌اش گزارش می‌دهد، به هر حال نظری داشته است، حالا یا نظر مثبت یا نظر منفی بوده

موضوع مورد بحث مسئله «مدارا در ادیان شرقی» است.

این مسائل امروزه هم در مطبوعات ما بسیار رواج دارد و هم در کتابها زیاد نوشته می‌شود. مسئله مدارا یکی از مسائل روز است که خیلی درباره‌اش گفت‌وگو می‌شود. من هم اگر چیزی بگویم، مطلب تازه‌ای نخواهد بود. بیشتر دلم می‌خواهد ببینم که در این زمینه‌ها مشکلات جوانهای امروز ما چیست تا درباره مسائلشان با هم گفت‌وگو کنیم. به هر حال به آسانی می‌شود این جور چیزها را در کتابها و نشریات دید. من صحبت مختصری می‌کنم، بعد دلم می‌خواهد ببینم که در مورد این موضوع دوستان ما چه نظرهایی دارند و چه مسائلی برایشان مطرح است؟ از روزگاران بسیار قدیم در مواجهه با ادیان چندوجه وجود داشته است. در قدیمیترین صورتهایی که می‌بینیم مواجهه، مواجهه‌ای بوده است فقط برای گزارش.

آدمی مثل هرودوت درباره ایران و ادیان ایرانیها و مصریها گزارش می‌دهد. این گزارشها، گزارشهای بدون غرض خاصی است: نه دوستانه است، نه خصمانه. فقط گزارش می‌دهد که در ایران از لحاظ دینی چه می‌گذرد. قسمت عمده تاریخ هرودوت تاریخ

است. نمونه آن هم زیاد است. در بین مسیحیان بوده است، در بین یهودیها نسبت به مسیحیها. در بین مسیحیها نسبت به یهودیها، هر دو اینها نسبت به اسلام و در اسلام نسبت به آنها بوده است.

شما اگر مثلاً به کتاب «الفصل» ابن هضم نگاه کنید، می بینید که درباره ادیان آن زمان که می شناخته است مانند یهود، نصارا، مجوس گزارش می دهد، ولی این گزارش، گزارش چندان دوستانه ای نیست، یعنی سعی می کند نقاط نامطلوب را از دید خود پیدا کند و در حقیقت یک نوع رديه نویسی است. طیفی دارد که این طیف در نقطه اوجش به «ردیه نویسی» می رسد. درباره ادیان مختلف رديه می نویسد. این مورد را هم فراوان داریم. در بین مسیحیها بوده و نسبت به اسلام هنوز هم هست. در بین مسلمانها بوده و هنوز هم نسبت به ادیان دیگر هست. طیفی است که یک گزارش نه چندان دوستانه است تا برسد به رديه و انکار و حتی دشنام و این جور چیزها. هست و همیشه هم بوده است. خیلی طبیعی است.

یک رویکرد دیگر بوده و آن رویکردی بوده است که گزارشگر، دوستانه با دین دیگری که مورد مطالعه اش بوده مواجه می شده است، یعنی با یک نوع تفاهم و یک نوع همدردی و همفکری.

این رویکرد در غرب بسیار کم است، و در بین سامیها نیز بسیار کم است. اما در شرق این نوع رویکرد را زیاد می بینیم. بعضیها معتقدند که این یک میراث آریایی در شرق است. گمان نمی کنم مربوط به آریاییها باشد، برای اینکه وقتی که آریاییها می آیند، به هند برخوردند که برخورد بسیار خصمانه ای با اقوام بومی درویدی مقیم هند آن روزگار بوده است.

کتاب «ریگ ودا» پر از اشارات تند و طعن آمیز به این اقوام بومی است. در مورد آنها اصطلاح «داسه» را به کار می برد، داسه یعنی بنده و غلام که لفظ خوبی نیست. به آنها اناسیکا می گوید، زیرا بینیهای اقوام درویدی خوابیده بوده است.

به آنها «شیشنه دوا» می گوید؛ شیشنه یعنی اندام رجولیت و دوا هم یعنی خدا، یعنی کسانی که اندامهای جنسی، خدایشان است. هنوز هم در بین شیواییها پرستش یونی و لینگام رواج دارد. اما با لحن خیلی انتقادآمیز به آنها اشاره می شد، در ریگ ودا «پوراندره» یکی از صفاتش است، یعنی شهرشکن. پورا یعنی شهر، شهر را خراب می کند. شهر هم مال این درویدیها بود. آریاییها نهر نداشتند. آریاییها در

آن دوره ای که وارد هند و ایران می شوند، شهرنشین نبودند. از محلی به محل دیگر کوچ می کردند و بیشتر با شکار زندگیشان را می گذرانند و در مراحل بعد، با گله داری و گوسفندداری و گاوداری.

شهرنشینی در این مناطق بوده است و این چیز آریایی نبوده است، برای اینکه ما در خرد اوستا هم می بینیم که نسبت به ادیان مخالف «اوسیحیها»، «کرپنها» یا «کیبها» اشارات بسیار تلخ دیده می شود. در خود ریگ ودا بین به اصطلاح پرستندگان اسوراها و دیوها برخورد بسیار تلخی وجود داشته است. بیشتر گمان می رود که این خاصیت (رواداری و قبول و پذیرش ادیان دیگر)، خاصیتی بوده است که در بومیهای این منطقه پیش از آمدن آریاییها وجود داشته است، در بین درویدیهایی که در هند بودند و هنوز هم در جنوب هند هستند. هنوز زبانهایشان، زبانهای درویدی است. اقوامی هستند که به هر حال بازماندگان آن نژادهای درویدی قبلی هستند و هنوزتا بلوچستان ما هم اقوام درویدی وجود دارد. زبان درویدی هنوز در بلوچستان وجود دارد.

پیش از آمدن آریاییها طبعاً منطقه ای هم که فلات ایران نامیده می شود، به هر حال چنین فرهنگ یا چنین جهان بینی داشته است. هند را این گونه تصور نکنید که یک جایی باشد مثل ایران که یک دین داشته باشد هند



را این طور تصور کنید که جایی است مثل اروپا و آمریکا که ادیان مختلف دارد. ادیان از لحاظ زبان و آداب و رسوم مشترک هستند. در جاهایی یک مشترکاتی دارند، اما شیواپرستی و ویشنوپرستی و مکتبهای تئتره و مانند اینها به کلی چیزهای مستقل و جداگانه هستند و سوابق مستقل و جداگانه دارند. شیواپرستی تا دوره های درویدی و آمدن آریاییها و همین طور پرستش ویشنو ادامه می یابد. اینها ادیان بومی غیر آریایی و پیش از آریایی هند بودند و بعد از اینکه آریاییها که قوم غالب بوده اند می آند و بر این اقوام غلبه پیدا می کنند، در نتیجه زبان، زبان قوه غالب می شود. فرهنگ غالب به هر حال می خواهد خودش را تحمیل بکند و فرهنگ بومی زبان سانسکریت، زبان فرهنگی و دینی می شود و زبانهای بومی کم کم تحت الشعاع قرار می گیرند ولی به طور کلی آن چیزی را که دیانت آریاییها بوده است و در وداها و برهما ناهاهی نسبتاً قدیمتر و در اوستا وجود دارد، باز در غرب، در حماسه های هومری و ویرژیت وجود دارد. طبیعت و خاصیت مخصوص به خودش را

دارد که به کلی با آن چیزهایی که در اویدیه‌ها داشتند و امروز از زیر آن لایه آریایی به صورت ویشنوپرستی، شیواپرستی، مذاهب تانتریک، بودایی، جایتنی بیرون آمده است.

اینها هیچ کدام آریایی به آن معنی نیستند، بلکه با آریایی و با مذاهب آن آمیخته شدند. زبان سانسکریت را به عنوان زبان به اصطلاح دینی پذیرفتند، ولی در ریگودا شما این کیفیت را که در بین در اویدیه‌ها در ادین امروز هند می‌بینید، اصلاً در وداها و اوستا نمی‌بینید؛ در حماسه‌های هومری این آثار باقی‌مانده از آریایی‌ها را نمی‌بینید یا خیلی کم می‌بینید. این رواداری و قبول و پذیرش، به احتمال بسیار زیاد یک میراث در اویدی و آن چیزی است که در ایران پیش از ورود آریایی‌ها وجود داشته است.

این قبول و پذیرفتن یک دین در کنار دین دیگر، بدون اینکه مختصم‌های باشد، در هند خیلی روشن دیده می‌شود. الان بین معابد شیوایی و ویشنویی اصلاً به دشواری می‌تون فرق گذاشت؛ به طوری که وقتی که یک هندو به جلوی یک معبد شیوایی می‌رسد، همان طوری آنجلی می‌کند و سلامش را می‌دهد، و به مسجد هم که می‌رسد، تعظیم می‌کند و اصلاً این مسائل مطرح نیست.

اگر اتفاقی بیفتد، حتماً یک ریشه‌های سیاسی داشته و منافع یک گروه در بین بوده است. انگیزه دینی به معنایی که ما تصور می‌کنیم، نداشته است. حتی امروز شما بین مسلمانان و هندوها اگر درگیری ببینید، حتماً این یک انگیزه سیاسی دارد یا منافع گروهی چنین کیفیتی را پرانگیخته است.

یک هندو هنوز هم وقتی به یک مسجد می‌رسد، احترام می‌گذارد. برایش اصلاً معنی مقدس یا ساخت قدسی چیزی دیگری است غیر از آن چیزی که برای ما وجود دارد. این رواداری یک میراث پیش از آریایی است. آریایی‌ها در مقابل کسانی که با آنها مواجه می‌شدند، خیلی خشن بودند. شما ببینید عیسی (ع) یک حرکتی را در دینت یهودی به وجود آورد. عیسی (ع) یک یهودی بود. یک یهودی بود و نوعی انتقاد و اعتراض داشت نسبت به یهودیت آن زمان.

یهودیت آن زمان یهودیتی بود که یک گروه و یک جماعتی از آنها با دولت روم و حکومت رومی سازش کرده بودند و تمام ارزشهای یهودی را در حقیقت به رومی‌ها فروخته بودند. عیسی (ع) آدمی یهودی بود که یک نوع تعصب دینی داشت و در مقابل این سازش

بین رومی‌ها و آن گروه یهودیهایی که با رومی‌ها ساخته بودند، و معبد تبدیل شده بود به جایی که سمسارها و دلال‌ها و رباخوارها هر کدام کنارش یک میزی گذاشته بودند و مغازه و دکان باز کرده بودند، عیسی (ع) و پیروانش تمام این بساط را برچیدند و بودا آمدی بود که در هندوستان یک چنین نهضتی را ایجاد کرد. در هند آن روزگار هم طبقه برهمن بر تمام روحيات دینی و فکری و مالی و حتی اقتصادی هند آن روزگار غالب شده بود.

یک فرمالیسم بسیار شدید بر جامعه هندو تحمیل می‌شد و جامعه تقسیم شده بود به چهار طبقه: طبقه برهمنها، وایشیها، دیندیهارها و رزمیهارها، طبقه کشاورز و کاسکار، و یک طبقه چهارم هم پیدا شده بود که غالباً از همان بومی‌ها بودند.

شودراها بودند که از همان در اویدیهایی قبلی بودند و این نظام طبقاتی فشرده در جامعه داشت خفقان می‌آورد و بدون وجود یک برهمن هیچ کاری نمی‌توانست انجام پذیرد. تمام حیات دینی و عاطفی مردم در اختیار این طبقه برهمن بود و طبقه برهمن و

طبقه کشتیره غالباً با هم دست به یکی می‌کردند که غالباً این گونه می‌شود. دستگاههای حکومتی و دستگاههای دینی معمولاً با هم دیگر سازش می‌کنند و آن طبقات پایین را استثمار می‌کنند و این

استثمار به شدت در جامعه عمیق شده بود و طبعاً عکس‌العملهای مختلف را به وجود می‌آورد. یکی از این عکس‌العملها به اصطلاح پیدایش یک جریان فکری بود که در یک سلسله کتابهایی به اسم آران‌یکه‌ها منعکس شده است و بعد اوپانیشادها که آشکارا عکس‌العملی است در مقابل فرمالیست برهمنی و دین جایتنی که باز از ادیان دینی پیش از آریایی‌ها و آتش زیر خاکستر بوده است، دوباره سر بر می‌دارد و به صورت یک دین ظاهر می‌شود؛ دین بودایی، و بودا هم کسی بوده که گرچه خودش ظاهراً از طبقه «کشتیره» و در جامعه آریایی بوده است، ولی به هر حال نسبت به این شرایط موجود عکس‌العمل نشان می‌دهد و در دل دین برهمنی قدیم نهضتی به پا می‌کند.

ببینید در آنجا با عیسی چه معامله‌ای کردند، با بودا در اینجا چه معامله‌ای کردند. بودا تا هشتاد یا بیش از هشتادسالگی در بین مردم هند و غیر هند زندگی می‌کرد و دین خودش را تبلیغ می‌کرد و با مردم هند و مذهب و برهمنها آمیخته می‌شد، و هرگز در تاریخ



و مجامع خودشان را تشکیل می دادند، هرگز آزادی نبوده است مگر اینکه باز در مواردی بوده که تحریکات سیاسی پیش می آمده است. این اتفاق چندبار افتاده، اما همیشه انگیزه های اقتصادی یا انگیزه های سیاسی داشته است.

اما عیسی (ع) تقریباً در جوانی، از اول حرکتش تا وقتی که او را گرفتند و به صلیب زدند، از پنج - شش سال تجاوز نکرد؛ آن جور گرفتندش و مصلوبش کردند. این بسیار خوب نشان می دهد که این دو روحیه چگونه است. عیسی (ع) از آن طرف یک کسی است که در یک دین موجود، نهضتی به پا می کند. بودا در این طرف یک نهضتی در یک دین موجود به پا می کند. بعد می بینیم که دین بودایی گسترش پیدا می کند و تقریباً قسمت عمده آسیا را می گیرد. مسیحیت هم در اینجا رشد می کند و تمام اروپا را می گیرد؛ جلوگیری کردن از تبلیغ و مصلوب کردن پیامبر گاهی می تواند به رشد یک دین کمک کند، یعنی اگر عیسی (ع) را مصلوب نکرده بودند و از راهها کرده بودند، شاید مسیحیت به این شکلی که امروز درآمده است، در نمی آمد، ولی به هر حال مسیحیت قسمت غرب دنیا را گرفت و دین بودایی قسمت شرق دنیا را. اما در آغاز آنچه که بر بودا گذشت، به کلی غیر از آن چیزی بود که بر عیسی (ع) گذشت.



در ایران بینید با حلاج چه کردند؟! با عین القضات چه کردند؟! با سهروردی چه کردند؟! یک روحیه و یک گرایش خاص تند به اصطلاح «برخاشگر» در این نژاد آریایی و سامی است که در نژاد دراویدی نبوده است. و این خاصیت در حقیقت متعلق است به آن اصل اهیمناسی که در بین هندوها وجود دارد. ما هرگز یک نمونه خلاج در بین هندوها نداشتیم. یک نمونه مثل عین القضات در بین هندوها نداشتیم. آن اصل اهیمناسا اجازه نمی دهد که خشونت و خونریزی و آزار به آن صورتی که در این طرف دنیا بین آریاییها و سامیها هست، رواج داشته باشد. من هیچ چیز ارزشی را در اینجا نمی گذارم. نمی گویم ین خوب است یا آن بد. این در جای خودش بسیار مهم بوده است و در حفظ کبان یک دین تعصب و تندی بسیار لازم است به شرط این که آن اصل اهیمناسا وجود نداشته باشد. اگر اصل اهیمناسا وجود نداشته باشد، آن وقت باید در مقابلش آدم بایستد. من در اینجا این را اصلاً ارزش گذاری نمی کنم. صحبت من در مورد اهمیت اصل اهیمناسا در هند و تأثیری که در هند داشته است.

بودایی که تاریخش تماماً تاریخی روشنی است، ندیدیم و شنیدیم. هرگز ندیدیم که کسی ریخته باشد و بوداییها را قتل عام کرده باشد با بوداییها ریخته باشند و قتل عام کرده باشند یا کسی را از لحاظ اعتقادی آزار داده باشند. هرگز نبوده است و ندیده ایم و آن اصل «اهیمناسا» که باز یک اصل پیش از آریایی است، اصل هندویی است که هنوز هم در هند حاکم است. گادی چندین سال با حکومت استعمارگر انگلیس مبارزه داشت و هرگز از آن اصل اهیمناسا تجاوز نکرد، یعنی خونی ریخته نشد. اگر خونی ریخته شد، خون خود گاندی بود و این اصل «اهیمناسا» در هند واقعاً یعنی بی آزاری، آزار نرساندن به دیگران که گاهی آن هم باز یک طیف گسترده ای دارد. این اصل در بین جانیها خیلی قوی است، حتی دستمال می بندند جلو بینیشان که مبادا جانوری را در دهان خودشان برند و ببلعند این اصل همیشه در هند حاکم بود، است و حتی اگر زمانی بوده است که بین مسلمانها، هندوها باز درگیریهایی بوده است، هندوها به سختی حاضر بودند که شمیر در مقابل مسلمانها بردارند؛ اگر برمی داشتند، جمعیت به اندازه ای زیاد بود که همه را جارو می کردند و بیرون می ریختند. ولی این اصل «اهیمناسا» حکم می کرد که اینها به هر حال خون نریزند. بسیار قافیه باید تنگ شود تا یک هندو یا بودایی یا آن کسی که میراث دار این میراث اهیمناسی پیش از آریایی است، دست به خشونت بزند. در هند این اصل حکم بوده است و حتی در بین مسلمانها هم اثر گذاشته است.

مسلمانهای هند هم از مسلمانهایی که در جاهای دیگری هستند، آرامترند. خود من حدود ده، دوازده سال در این منطقه زندگی کردم و با مسلمانهای هم ارتباط نزدیک داشتم. مسلمانهایی هم که در هند هستند، تحت تأثیر این روح کلی «اهیمناسا» که در هند غالب است، قرار دارند. این روح «اهیمناسا» اجازه نمی دهد که شما برای عقیده همدیگر را بکشید. به همین مناسبت می بینید که بودا در یک دین غالب که تمام سنون زندگی مردم را در اختیار داشت، یک نهضت ایجاد می کند، یک دین نو می آورد، و در دین بسته یهودی، مسیحیت را می آورد. بودا هم در دین بسته هندویی، دین طبقاتی هندویی، یک دین باز می آورد و طبقات را انکار می کند و تا هشتادوپنجاه سالگی در تمام این مناطق شمالی هند و بعد هم پیروانش در تمام نقاط تبلیغ می کردند و معابد



مسلمانها وقتی به هند می‌آیند، اکبرشاه مغول در یک محیطی دارد: حکومت می‌کند که یک عده مسلمان در آنجا هستند، اکثریت عظیم هندو در آنجا هست، مسیحی هم هست و می‌آید چیزی شبیه «دارالحکمه» در آنجا درست می‌کند که تمام ادیان مختلف به آنجا می‌آیند و می‌تشنند و شبها با هم مباحثه و مناظره می‌کنند و بر این مبنا دینی درست می‌کند به اسم دین الهی که می‌خواهد تمام ادیان موجود در هند را آشتی بدهد. پسرش جهانگیر باز همین روش را ادامه می‌دهد. نوه یا نواده او «داراشکوه» یکی از برجسته‌ترین چهره‌های عالم اسلامی است. شاهزاده محمد داراشکوه می‌آید در هند و یک حرکتی را ایجاد می‌کند: حرکت آشتی‌طلبانه بین مسلمانها و هندوها که در پی یکی کردن هندوها و مسلمانهاست و می‌خواهد این دو گروه حاکم بر جامعه هندو را به همدیگر نزدیک کند و آشتی بدهد و یک ادبیات بسیار وسیعی در این دوره در هند به وجود می‌آید.

ادبیات هندو-اسلامی و ترجمه تا آنجا که من تحقیق کردم و در یک کتاب نوشتم، از مهاپاراتا تقریباً بیست و پنج یا بیست و شش ترجمه فارسی الان وجود دارد.

از رامایانا در حدود هفده - هیجده ترجمه هست. از بهگودگیتا در حدود هیجده ترجمه

مختلف، و از یوگاواشیسته چندین ترجمه و شرح به فارسی وجود دارد. تمام اینها در فاصله بین اکبرشاه و داراشکوه به وجود آمده است. این تاثیر، تاثیر همان روحیه اهیمنسای هندویی است، که روحیه مسلمانهای آنجا را تحت تاثیر و تحت الشعاع قرار داده است. ما می‌بینیم حتی در روزگار بسیار قدیم در ریگ‌ودا هم این تاثیر گذاشته شده است. در بین آریاییهایی که با اسب و شمشیر آمده بودند و هندوها را داشتند قلع و قمع می‌کردند در قسمتهایی که در، آخر مندل دهم ریگ‌ودا وجود دارد تاثیر فکر بومی دراویدی دیده می‌شود. در آنجا دو سه سرود هست که در بین سرودها شما یک چیزهایی را می‌بینید که با تمام آن چیزهایی که در ریگ‌ودا هست، به کلی اختلاف دارد.

یک چیزی پیدا می‌شود به اسم «ست» یعنی حقیقت. این حقیقت می‌گوید: حقیقت در همه جایکی است و اختلافها فقط اختلافهای لفظی و کلامی است.

اگم ست ویرا یهودها و دھتی ، اگم ست (حقیقت یکی است)،

«ویبرا» ، کسانی که سرودهای ودایی را می‌گویند

یعنی دین‌یارها،

«یهودا» ، که به صورتهای مختلف آن را بیان می‌کنند.

شما در مندلهای اولیه ریگ‌ودا اصلاً چنین چیزی را نمی‌بینید. در آن قسمت ریگ‌ودا می‌بینید که تاثیرات دراویدی دارد، اندک اندک در خود ریگ‌ودا وارد می‌شود. باز همین طرز فکر ادامه در دوره‌های بعد در اوپانیسادهای پیدا می‌کند.

تمام تغییرات و چندگانگیها یک امر لفظی است و مبدأ آن لفظ است. نامدهی اسمی است که ما به چیزهای مختلف می‌دهیم (حقیقت در واقع ماوراء این اسمهاست.)

این یک چیزی است که شما در قسمتهای قدیمی و اصلی ریگ‌ودا نمی‌بینید، در برهمااناها هم نمی‌بینید. در آن قسمتهایی از ریگ‌ودا قابل مشاهده است که اندک اندک آثار دراویدی را در آنجا داریم می‌بینیم. به هر حال این روحیه مسالمت و دوستی در هند دیده می‌شود که در بین اقوام سامی نیست. در بین اقوام آریایی هم نبوده است. در اقوام و ملتها و مردمی که با

اینها در تماس بوده‌اند، تاثیر گذاشته است و گرنه در بین آریاییها چه آنهایی که با شمشیر و اسب و برای کشت و کشتار به هند آمدند، چنین چیزی نبود. خود ما داریم که در زمان هخامنشیان داریوش مراسم «مغ‌کشی» داشت



: یعنی مغها را می‌گرفت و می‌کشت.

مغها کسانی بودند که در حقیقت بعد از آن قضیه گومادها می‌خواستند حکومت را از دست هخامنشیها بگیرند و هر سال تعداد زیادی از این مغهای بیچاره را می‌گرفتند و می‌کشتند و «جشن مغ‌کشی» می‌گرفتند.

«گرتی» در سنگ‌نوشته‌ای که در کیمه زرتشت دارد، در اوایل دوره ساسانی بسیار به آنچه کرده است افتخار می‌کند و می‌گوید مسیحیها را زدم (زدم به زبان پهلوی یعنی کشتم) یهودیها را زدم، بوداییها را زدم، مانویها را زدم. بلایی را که بر سر مانویها و مزدکیها آوردند، هرگز شما در این قسمت دنیا نظایرش را

نمی‌بینید و علتش هم این است که - همان طوری که گفتم - این اصل اهیمنسای هندی بر حیات روحی و فکری و دینی هندویی حاکم است و حتی آن قدر قوی است که در هر قوم دیگری که تحت الشعاع این فرهنگ و این قوم قرار می‌گیرد، تاثیر گذاشته است.

\* متن سخنرانی دکتر فتح الله مجتبیایی در تاریخ ۸۲/۴/۲۲ که در گروه ادیان «مرکز بین المللی گفت و گوی تمدنها» برگزار شده

است.